



فرزندان باغ انار

ویژه کودک و نوجوان

محسن سلیمانی فارسانی

سرشناسه	:	سليماني فارسانی، محسن، ۱۳۴۸ -
عنوان و نام پدیدآور	:	فرزندان باغ انار ويژه کودک و نوجوان/ محسن سليماني فارسانی.
مشخصات نشر	:	تهران: سازمان هنری و امور سينمايي دفاع مقدس، انتشارات هنر دفاع، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهري	:	۳۴ ص. ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م.
شابک	:	۹۷۸-۶۰۰-۹۸۴۰۳-۶-۶ : ۳۰۰۰ ريال
وضعيت فهرست نویسی	:	فيا
موضوع	:	نمایشنامه فارسی -- قرن ۱۴
موضوع	:	Persian drama -- 20th century
موضوع	:	نمایشنامه کودکان(فارسی)
موضوع	:	Children's plays, Persian
شناسه افزوده	:	سازمان هنری و امور سينمايي دفاع مقدس انتشارات هنر دفاع.
رده‌بندی کنگره	:	۱۳۹۶ ۴۱۳۳۵۴/۱۹ PIR۸۳۴۸
رده‌بندی دیویی	:	۸۴۲/۶۲
شماره کتابشناسی ملی	:	۴۹۰۳۴۲۸



فرزندان باغ انار

محسن سليماني فارسانی

ناشر: هنر دفاع (وابسته به سازمان هنری و امور سينمايي دفاع مقدس)

طراح جلد: سینا اوچی صفحه آرا: رضا علیمحمدی

نوبت چاپ: اول/ ۱۳۹۶ شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۸۴۰۳-۶-۶ قیمت: ۳۰۰۰ تومان

دفتر مرکزی: تهران، خیابان شهید مرتضی مطهری، خیابان میرعماد، نبش کوچه یکم، پلاک ۴

تلفن: ۸۸۷۴۸۴۱۸-۸۸۷۵۳۰۳۷

مرکز پخش: خیابان انقلاب، روبروی دانشگاه تهران، پلاک ۱۲۶۶

تلفن و نمابر: ۶۶۹۵۴۱۰۸

یادداشت

تأثیر دیرپاترین هنر در طول تاریخ بشر به خاطر بی‌واسطه بودن و آئین‌وارگی‌اش همواره به عنوان شکلی از رسانه، در کنار مردم و همراه او تاریخ را تجربه و به آن کسوتی از هنر پوشانده است.

جنگ که آغاز شد، همه‌ی آحاد مردم تحمیل آن را احساس کردند و تأثیر نیز به عنوان یک یار همراه و همراز، همپای مردم کارکردی دفاعی به خود گرفت و گروهی از هنرمندان متعهد و دلسوز پیش‌کسوتِ باتجربه، با یاری خیل عظیمی از جوانان پرشور، هرچند کم‌تجربه در این جنگ نابرابر با هنر تأثیر، راوی بخشی از تاریخ پرافتخار و جاودانه‌ی هشت سال دفاع مقدس شدند. پس از پایان دوران دفاع مقدس این پرچم بیش از پیش قدکشید و مجرب‌تر و کارآمدتر شد و برای خود ماهیت، شخصیت و اعتبار پیدا کرده و فراتر از گونه‌ای جدید، در قامت یک مکتب در بدنه‌ی تأثیر کشور هویت یافت.

تأثیر دفاع مقدس چندسالی است که عنوان مقاومت را به خود پذیرفته

است، با فراز و نشیب‌هایی مسیر دشوار اما تأثیرگذاری را می‌پیماید و البته با موانع و آسیب‌هایی مواجه است. یکی از آسیب‌های مهم در این کارزار، متون نمایشی است که به عنوان نقشه‌ی عملیاتی می‌بایست نگاه‌های کارشناسانه و عملیاتی به آن صورت پذیرد تا بخشی از مشکلات این گونه از تئاتر شریف مرتفع گردد.

در همین راستا مدیریت هنرهای نمایشی سازمان هنری و امور سینمایی دفاع مقدس بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس در گام نخست جدید فعالیت‌های خود پس از تشکیل شورای ارزیابی و انتخاب متون متشکل از آقایان دکتر مهرداد رایانی مخصوص، محسن سلیمانی فارسانی و ایرج افشاری اصل متون نمایشی این حوزه را جمع‌آوری، کارشناسی، انتخاب و پس از مشاوره با پدیدآورندگان، نمایشنامه‌ی حاضر را جهت چاپ آماده‌سازی نمودند که امیدواریم به این طریق، به بخشی از نیازهای تئاتر کشور پاسخ داده و در آینده با تداوم و استمرار این طرح، شاهد شکوفایی هرچه بیشتر تئاتر مقاومت باشیم.

رئیس سازمان هنری و امور سینمایی دفاع مقدس

دکتر علی اصغر جعفری

شخصیت ها:

اناری

طوطی

بازیگر ۱

بازیگر ۲

بازیگر ۳

طبال

کلاغ

[صدای پرندگان خوشالحن در دل کوه و دشت پیچیده است. درخت انار خوش و خندان به انارهای آویز از شاخه‌های خود شادمانه نگاه می‌کند.]

اناری :

(درخت انار) خدایا، دونه دونه انارهام فدای اون مهربونی و خوبی‌ها!ت. دونه دونه برگ‌هام فدای لطفی که به من داشتی... خدایا خیلی ازت تشکر می‌کنم... [آرام نگران می‌شود. طوطی از پشت درخت انار یواشکی سرک می‌کشد.] کی اون جاست؟... گفتم کی اون جاست؟... کمک... [طوطی می‌پرد جلوی درخت انار و همراه با موسیقی شاد شروع به خواندن می‌کند.]

طوطی :

طوطی: سلام سلام اناری / سلام و سلام، هزار سلام / دوست دارم خدایا / دوست دارم خدایم / خدای من، خدای تو، خدای زیبای من / داده به تو، داده به من، داده به ما / رنگ و بهار، رنگ و انار / دشت و دمن، یه عالمه دوست زرنک / یه عالمه برگ قشنگ / یه عالمه رنگ و وارنگ / یه عالمه انار قشنگ... سلام سلام اناری... اناری جونم سلام،

خوشت اومد؟

اناری : سلام، اولش ترسوندیم ولی دستت درد نکنه دلم گرفته بود،
با این شعر و شوری که داشتی دلم واشد.

طوطی : به خاطر همینکه که این همه دوست خوب دارم، هر جا می رم
دشمنی و بدی و بی حالی و نا امیدی فرار می کنه، یا من
شنگولِ یه حبه انگور یا کسالت و یه دنیا شر و زور.

اناری : ببخشید ولی... ولی من دلشوره دارم!
طوطی : دلشوره... یعنی دلت شوره؟ آهان یه حبه قند با یه فنجون
آب مخلوط کن، صبحها ناشتا بریز پای ریشه های دلت.
شوری می ره قندی می آد، بعد به جای دلشوره می شی اناری
دل قندی. [می خواند.] اناری بی قراری / همه اش دلشوره
داری / مثل یه حبه ی قند / بیا و با من بخند.

اناری : طوطی جان، تا بچه های باغبون دانا و فکور نیان و خودم با
چشم خودم اون ها رو نبینم همین جوری دلشوره دارم. دست
خودم هم نیست، دلشوره است دیگه.

طوطی : بچه ها، ببین اناری، دلشوره ی بی جهت اصلاً خوب نیست که
نیست، خیلی هم بده، نباید بی خود فکرهای بد بد کنی که
دلت شور بشه.

اناری : آخه بچه ها مگه نگفتن امروز می خوان به خاطر من جشن
بگیرن!؟

طوطی : جشن؟ واقعاً، جشن چی؟

اناری : خوب جشن من دیگه.

- طوطی : جشن تو دیگه، مگه الکی الکی جشن می گیرن؟
- اناری : طوطی داری سر به سرم می داری، مگه خودت نگفتی باغبون مهربون به بچه هاش گفته بیان واسه من جشن بگیرن؟ معلومه واستون مهم نیست. [بغض می کند.]
- طوطی : خوب آره.
- اناری : خوب آره، یعنی بعد این همه سال... [گریه می کند.]
- طوطی : بعد کدوم همه سال!
- اناری : بعد این همه سالی که من فقط یه تیکه چوب خشک و بی خاصیت شده بودم...
- طوطی : بی خاصیت...
- اناری : آره دیگه، وقتی یه درختی نتونه بار بده، ثمر داشته باشه، خوب بی خاصیته دیگه، نیست؟
- طوطی : هست. بی خاصیت... یعنی! می شه بامن روراست باشی و بگی چی می گی؟
- اناری : اناری: وقتی یه درختِ انار نتونه... نتونه اناری داشته باشه، یعنی چی؟
- طوطی : یعنی یه درختِ بی انار.
- اناری : چرا خودت رو به خنگی زدی طوطی، وقتی انار نباشه، می شه یه تیکه چوب خشک دیگه.
- طوطی : آفرین، داری نزدیکم می کنی... یه تیکه چوب خشک و بی خاصیت... خوب بعدش!؟
- اناری : [از کوره در می رود.] خوب بعدش؟!... بعدی دیگه نداره... آگه

فقط چوب خشک باشه بعدی دیگه براش نیست... یعنی همه چی تمومه... دیگه به چه دردی می خوره؟... هان؟ به چه دردی؟

طوطی: بذار فکر کنم... آهان... از ته باید آره بشه، دسته بیل و دسته

جارو بشه، خلال دندون بشه، دیگه دیگه! آهان قفس واسه طوطی ها بشه... قفس واسه طوطی ها؟ نه، نه، چندشم می شه.

اناری: خوب آره دیگه، اگه اون آدم بده با اون طبل مسخره و

وحشتناک و چندشش یه بار دیگه بخواد بیاد و من رو بترسونه، من هم از ترس خشکم بزنه چه کار کنم؟ هان؟!

طوطی: خوب آره دیگه، اگه اون آدم بده با اون طبل مسخره و

وحشتناک و چندشش بیاد و باز بترسی و خشکت بزنه یه عالمه خلال دندون ازت درست می شه. [اناری ناراحت، آهسته

و ریز گریه می کند. طوطی با شیطنت به او نزدیک می شود.] چی

شده اناری جونم؟ داری گریه می کنی؟

اناری: مگه نگفته بودی بچه های اون باغبون مهربون قراره پیشم

بیان؟ مگه نگفته بودی اون باغبون به بچه ها سفارش منو

کرده که همراه و هم دل من باشن؟ پس چرا نیومدن؟

طوطی: [باشادی در صحنه می چرخد.] آهای آهای بچه ها/ آهای آهای

بچه ها... [ناگهان صدای بچه ها به همراه موسیقی و شعر و سرود

بچه ها بلند می شود.] اومدن.

اناری: آره اومدن، خدا رو شکر. [بچه ها وارد می شوند. موسیقی

صد دانه یاقوت با حرکات و آوای بازیگران خوانده می شود.]

همگی: صد دانه یاقوت دسته به دسته / با نظم و ترتیب
یک جا نشسته / هر دانه‌ای هست خوش رنگ و رخشان /
قلب سفیدی در سینه‌ی آن / در پوششی نرم پروردگارم / هم
ترش و شیرین، هم آبدار است / سرخ است و زیبا، نامش
انار است.

بازیگر ۱: خدایا شکر که به ما یه دوست خوب دادی، یه اناری هزار
دانه یاقوت. سلام اناری.

اناری: سلام.

بازیگر ۲: ما چقدر خوبیم که پروردگارِ نازنین داده به ما یه درخت با
عشق و صفا. سلام اناری.

اناری: سلام.

بازیگر ۳: از همه مهم‌تر این که خدای مهربون چقدر اناری رو دوست
داره، که دیگه حالا نه چوب خشکه نه بی‌ثمر. سلام اناری.

اناری: سلام.

همگی: سلام سلام اناری / سلام و سلام هزار سلام / تولدت
مبارک / تولدی دوباره.

هر سه بازیگر: پس اناری اناری که می‌گفت پدر بزرگ
شمائید!

بازیگر ۱: خوب اناری ما اومدیم، از ته دل، از ته قلب، از ته... از ته...

بازیگر ۲: از ته عشق و امید.

بازیگر ۱: از ته عشق و امید... از ته... از ته.

بازیگر ۳: از ته صبر و صفا... از ته ابر و بهار.

بازیگر ۱ : از ته همین‌هایی که این گفت، تولد دوباره‌ات مبارک.
[می‌خندند.]

بازیگر ۳ : اِ بچه‌ها طوطی خانم!

بازیگر ۲ : اِ بچه‌ها طوطی مهربون ما.

بازیگر ۱ : اِ بچه‌ها طوطی خوش لحن و صدا.

همگی: سلام، سلام به طوطی / دوست عزیز و جوانی.

طوطی : [باشور خوشحالی] سلام، سلام دوست‌های عزیز همیشگی.

اناری : بچه‌ها ممنونم، خیلی دوستتون دارم... اما چرا این قدر دیر

کردید؟ نگفتید من دلم هزار جا رفت؟ نگفتید این اناری دلش

به دل خوشی شما خوشه؟ نگفتید من از تنهایی دلشوره

می‌گیرم؟ نگفتید؟...

بازیگر ۱ : نه! نگفتیم.

بازیگر ۲ : نه. من هم نگفتم.

بازیگر ۳ : نه، من هم عمراً از این حرف‌های ناامیدی نمی‌گم.

اناری : اِ، حالا چرا بهتون برخورد.

طوطی : واه، راست می‌گه اناری جونم، ببخشید مثلاً امروز روز

تولدش‌ها، یه کم مراعات [اشاره به انارهای آویزان از شاخه‌ها

می‌کند]. کنید، جلو بچه‌ها خوب نیست، ای بابا!

بازیگر ۱ : ای وای راست می‌گه ببخشید اناری، آخه، تو هم بی‌خود دل

نگرون می‌شی هی هی.

بازیگر ۲ : خوب ما این‌هایی که اناری گفت رو نگفتیم، اما گفتیم. ای

خدای مهربون تو چه خوب و نازی که این اناری دل نازک

و با اون انارهای پوست نازکش رو به ما دادی.

بازیگر ۱ :

اناری جون مژده بدم!

اناری :

مژده؟ چه مژده‌ای؟

طوطی :

آخ جون من عاشق مژده‌ام.

بازیگر ۲ :

دیگه تموم شد.

اناری :

تموم شد!

بازیگر ۱ :

آماده‌اید بچه‌ها؟

همگی: به به به تموم شد/ روزهای سرد و بی‌روح/ به به

به تموم شد/ روزهای بی‌اناری/ به به به سپاس‌گو/ لطف

خدای زیبا/ به به به نگاه‌کن/ به اون انار زیبا/ به به به اینجا

رو/ این یکی یک دونه رو/ به به اونجا رو/ اون یکی صد

دونه رو/ به به به تموم شد/ روزهای سرد و بی‌روح. [اناری

و طوطی خوشحالی می‌کنند.]

اناری :

ممنونم بچه‌ها ازتون، خیلی خوب بود.

طوطی :

عالی بود، آفرین، هزار آفرین.

اناری :

می‌دونید بچه‌ها، می‌دونم که شماها چقدر منو دوست دارید،

اما... اما...

طوطی :

ای بابا، اما، اما نداره دیگه... شاد باش و پر امید، شاد باش

و پر بار.

بازیگر ۳ :

بین اناری، ما که همه دور و برتیم، دور سرتیم، دور اون

انارهای نازنینتیم، دور اون قد و بالای سبتیم، دور...

بازیگر ۱ :

وای... بابا حالا یکی اینو بگیره، هی دور و برتیم، دور سرتیم،

دور اون قدتیم، دور... بابا از بس که دور زدی سرمون داره
گیج می‌ره... بسه دیگه!... اناری جون تا با مایی چه غمی، تا
با مایی چه ترسی، تا با مایی چه شری، تا با مایی...
هر سه بازیگر: وای... بابا حالا یکی این رو بگیره.

طوطی: اناری خانم می‌شه ازت خواهشم کنم، این قده دل نگرونی
درست نکنی؟ می‌شه این قده همه رو دل آشوب نکنی؟
می‌شه این همه دلهره درست نکنی؟ می‌شه این همه دلشوره
درست نکنی؟
هر سه بازیگر: وای.

طوطی: ای بابا حالا یکی خودِ من رو بگیره! اناری جون می‌شه
بگی چه مرگته؟!

همگی: وای، چی، چی، چه مرگته؟! [سکوت می‌شود. نگاه همه
در سکوت به طوطی است. طوطی خجالت زده می‌شود.]

طوطی: ببخشید... خوب پرید دیگه. از دهنم!

اناری: طوطی جونم ایراد نداره، من می‌دونم منظور بدی نداشتی.

بازیگر ۱: اعتراض دارم.

بازیگر ۲: وارد نیست.

بازیگر ۳: چرا دیگه بابا وارده.

طوطی: کی وارده؟ چی وارده؟

همگی: هیچی بابا، خر ما از کُرّه گی نه دم داشت، نه سم
داشت، نه بار داشت، نه نا داشت.

طوطی: ببینید من می‌خواستم به اناری بگم وقتی این قده دوست

خوب داری کنارت، دلشون رو سپردن به پایت، عشق می‌کنن به نامت، بازهم داری ناله می‌کنی، ضایع می‌کنی این همه داده‌ها رو! بس کن دیگه اناری، این همه ناز و ادا! بابا بسه دیگه.

همگی: بس کن دیگه اناری، این همه ناز و ادا، این همه نال و جفا.

طوطی: ببین همه ناراحت می‌شن از دستت، تازه از همه مهم‌تر، خدا قهرش می‌آد، پدر بزرگ بچه‌ها بدش می‌آد، ناشکری نکن دیگه.

بازیگر ۱: حالا بعد از این همه سال خشکی و بی باری، ناشکری، آره؟!

بازیگر ۲: با این همه یاقوت سرخ آویزون از اون شاخه‌ها، ناشکری! آره؟

هر سه بازیگر: صد دانه یاقوت دسته به دسته اینورت، صد دانه یاقوت با نظم و ترتیب اون ورت، ناشکری! آره؟

اناری: ببخشید بچه‌ها... خدایا منو ببخش، من شکرگزارم، ولی خواهش می‌کنم دلخور نشید. بذارید حرفم رو بزنم. [همه اناری را در سکوت نگاه می‌کنند. همدیگر را نگاه می‌کنند.]

طوطی: رأی گیری می‌کنیم.

بازیگر ۱: چی چی گیری می‌کنی؟

بازیگر ۲: فکر کنم گفت آب انار گیری.

بازیگر ۳: آخ جون من عاشق آب انارم.

- طوطی : بابا رأی گیری، منظورم اینه که هر کسی نسبت به حرف‌های انار نظر بده، که موافقه یا مخالفه؟
- بازیگر ۱ : مخالفم.
- طوطی : مخالفی؟!
- بازیگر ۱ : [همه را نگاه می‌کند.] نه، گفتم یه چیزی گفته باشم که یه چیزی گفته باشم.
- طوطی : خیلی خوب، رأی گیری می‌کنیم.
- بازیگر ۲ : چی چی گیری؟!... آهان باشه بگیر. [آستینش را بالا می‌زند.] درد که نداره؟
- طوطی : چرا اگه نمی‌فهمی و رأی بدی اشکت رو در می‌آره.
- بازیگر ۳ : تو قبلاً خیلی باهوش بودی، چی به سرت اومده بی‌هوش؟
- طوطی : نظرت رو بده، یعنی رأی خودت رو اعلام کن.
- طوطی : خوب اون‌هایی که موافقند تا حرف‌های اناری را بشنوند دست‌ها بالا!
- بازیگر ۱ : دست‌ها بالا، یعنی تسلیم بشیم، من هیچ وقت تسلیم نمی‌شم، اگه می‌خواستیم تسلیم بشیم که حالا اناری به این خوبی نداشتیم.
- طوطی : نه منظورم اینه که با این کار علامت بدیم که موافق هستیم تا اناری حرف‌های خودش رو بزنه.
- همگی : آها، خوب می‌گفتی از اول! [همه دست‌ها را بالا می‌برند.]
- طوطی : طوطی: خوب اناری عزیز، همه موافق هستند و شما می‌تونید شروع کنید. ما هم سراپا گوش می‌شیم.

اناری :

متشکرم. [صدای خودش را صاف می‌کند.] در سال‌های نه چندان دور، من تازه شکوفه داده بودم، شکوفه‌های قرمز و تمیز و خوشبو، باد می‌چرخید لابه‌لای برگ‌هام و بوی خوش شکوفه‌ها می‌پیچید تو دشت و دمن، باد این مژده رو تا اون دور دورها هم می‌برد. یه روز باغبان پیر و مهربون و دانا به کنارم اومد.

هر سه بازیگر: پدر بزرگ ما رو می‌گه.

اناری :

کلی خوشحال شد از این‌که خدای مهربون این همه نعمت و زیبایی بهم داده، موقعی که می‌خواست بره گفت...

هر سه بازیگر: چی گفت؟

اناری :

گفت باید خیلی مواظب خودت باشی. گفتم واسه چی باید خیلی مواظب باشم؟ اون باغبون مهربون از یه آدم بدی گفت که هر جا ببینه یه درختی به جز درخت‌های خودش به ثمر نشسته عصبانی می‌شه، دیوونه می‌شه و با اون کلاغ‌های سیاه و شومش می‌یاد تا اون درخت رو خشک کنه، باغبون می‌گفت اون آدم بده یه طبل چندش آور و حشتناک داره که اون قدر سر و صدا می‌کنه تا همه رو بترسونه... اما من و دوست‌هام حرف‌هاش رو جدی نگرفتیم، تا این‌که یه روز که خواب بودم یه دفعه با صدای وحشتناکی از خواب بیدار شدم. [نگران و مضطرب. نور کم فروغ می‌شود. آدم بده با طبل و کلاغش در نورهای موضعی و در فضای پر سر و صدای طبل و خنده وارد صحنه می‌شود.]

طبال : [با خنده‌های شیطانی] پس تویی که می‌خواهی بار بدی، انار بدی، بوی خوش بهار بدی، آره، آره.

کلاغ : [با تقلید از طبال] پس تویی که می‌خوای بار بدی، انار بدی، بوی خوش بهار بدی! آره، آره!

طبال : نمی‌دونی هر چه باره، نمی‌دونی هرچه اناره، فقط و فقط ما لِ مِنْ طَبَالَه؟

کلاغ : نمی‌دونی هر چی باره، نمی‌دونی هرچی اناره، فقط و فقط مال مِنْ کلاغه!

طبال : [از این حرف کلاغ دیوانه می‌شود.] چی، چی! مال تو اِ کلاغه؟! [کلاغ را دنبال می‌کند.] صبر کن تا من بچینم اون بال‌های سیاهت... چه غلط‌ها، کلاغِ پرسپایه، واسه همه آره، واسه ما هم آره؟!]

کلاغ : غلط کردم، غلط بی‌جا، غلط نا روا، شما ببخشین کلاغِ پر سیاه رو، خوب سرورم، خوب تاج سرم.

طبال : دیگه نشه دوباره، غلط بی‌جا سه باره!

کلاغ : حله، حل...! یادت نره از این ور پریده، یادت نره از این چشم سفیده!

طبال : اناری، اوهوم، اوهوم، نگفتی چی شد، جسور شدی، بر شاخه‌ها ت گلگون شدی، بوی خوش شکوفه، اون هم

بی‌درخواست و اجازه! [دربین حرف‌هایش به طبل می‌کوبد.]

اناری : [جیغ می‌زند و کمک می‌خواهد.] نه، نزن، داره می‌ریزه شکوفه‌هام، داره می‌ریزه بچه‌هام، نزن، نزن به اون طبل

شوم... کمک... کمک.

طبال : [به کلاغ] بریز، بریز، بریز اون شاخه‌رو، بریز، بریز اون گل‌ها رو،
نذار به بار بشینه اون شاخ و برگ هزار.

کلاغ : به روی چشم سرور، می‌برم اون شاخ‌هاش رو، می‌چینم اون
گیس‌هاش رو، می‌خوای برام انار بدی، شکوفه و ثمر بدی،
نمی‌دونی سرور من خوش نداره سبز بشی.

اناری : نکن کلاغ بد ذات، زن به اون طبل زار... [گریه می‌کند. صدای
خنده‌ی طبال و غار غار کلاغ در سر و صداهاى طبل و باد. آرام نور
همان صحنه‌ی قبل می‌آید. اناری هنوز گریه می‌کند. همه ساکت و
آرام گرداگرد اناری نشسته‌اند.] بله، بچه‌ها... تمام شکوفه‌هام
ریخت و سال‌ها من مته یه تیکه چوب خشک و یخ زده
رفتم تو لاک خودم تا این‌که یه شب پدر بزرگ شما اومد تو
خوابم و بهم گفت واسه چی می‌ترسی؟ واسه چی خشک و
یخ زده رفتی تو پوست خودت و کاری نمی‌کنی؟ تو خدا رو
داری، خدا قهرش می‌گیره از یه طبل تو خالی بترسی، پاشو،
پاشو... تو باید سبز بشی، انار بدی، شاد باشی. من هم دیگه
با این‌که می‌ترسیدم اما خدا رو صدا کردم از ته دل و بیدار
شدم، سبز شدم، شاد شدم.

طوطی : خوب این‌که خیلی خوبه، تو که خدای به این خوبی داری،
دیگه نباید بترسی.

بازیگر ۱ : من که خیلی تحت تأثیر قرار گرفتم، نه این‌که خیلی
احساسی‌ام!

بازیگر ۲ : من، من رو بگو که هنوز بغض تو گلومه، بیا دست بزن اینجا

زیر گلوم، هنوز یه کمش مونده معلومه!؟

بازیگر ۳ : [می زند زیر گریه] ببینید من که دیگه دارم گریه می کنم. چقدر

حساس و با عاطفه ام ، شما نمی خواهید گریه کنید دسته جمعی!

اناری : حالا من می خوام بگم نباید یه بار دیگه غافل بشیم اون طبل

تو خالی دشمن ماست، همیشه در کمین ماست. اون نمی تونه ببینه ما شادیم، ما از خودش بهتریم، اون نمی خواد قبول کنه ما می تونیم به بار بشینیم و خودمون درخت انار داشته باشیم.

طوطی : خوب نمی تونه که نتونه تا چشاش دربیاد. ما آگه با هم باشیم،

همدیگه رو دوست داشته باشیم، به همدیگه کمک کنیم تا آباد و سبز باشیم، اون که هیچ کاری نمی تونه بکنه.

بازیگر ۱ : منظورت اینه که هیچ غلطی نمی تونه بکنه.

اناری : آره آره، باغبون مهربون هم همین رو می گفت. می گفت

آگه خدا و همت خودتون رو باور کنید، طبل تو خالی هیچ غلطی نمی تونه بکنه.

بازیگر ۳ : من یه سؤال دارم.

بازیگر ۲ : فقط یکی.

بازیگر ۱ : خوب پیرس.

بازیگر ۳ : آگه اون آدم بده بخواد با اون کلاغ زشت و اون طبل چندشش

اذیت کنه چی کار می کنه؟

طوطی : ای بابا، تازه می پرسه چی کار می کنه، خوب درخت انار رو

ازمون می گیره.

بازیگر ۳:

خوب بگیره!

همه: چی؟

بازیگر ۳:

بیخشید منظورم اینه که آگه... آگه انار نداشته باشیم، ولی آب انار برامون بیارن هم بد نیست ها.

بازیگر ۲:

آب انار... خوب، بد هم نیست، همون آب انارها تو اون قوطی های خوش رنگ و لعاب؟

بازیگر ۳:

آره دیگه، دیدی که چقدر خوشگل و با مزه ان؟

بازیگر ۱:

واقعاً که! یعنی خود ما درخت انار به این خوبی داشته باشیم، بعد هی چشمون به آب انار سرزمین طبل تو خالی باشه؟ معلوم هست چتون شده؟!

طوطی:

ببینید بچه ها، شما که این همه با هوشید نباید فریب وعده های طبال طبل تو خالی رو بخورید، می دونید که اون از شما چی می خواد تا بهتون آب انار بده؟

بازیگر ۳:

نه، چی می خواد؟

طوطی:

اون از شما می خواهد تا انار و آب انار بهتون بده و شما ساکت باشید، حرف نزنید، انار و آب انارها فقط و فقط مال اون باشه، اون می گه کی باید داشته باشه، کی نباید داشته باشه. مثلاً اناری نازنین ما حق نداره ثمر بده، بار بده، انار داشته باشه. و شما هم حق ندارید بگید نه!

بازیگر ۱:

ای بابا، چه پر رو، چه چیزهایی آدم می شنوه.

بازیگر ۲:

پس اون ها این جوری به ما می خوان انار بدن، آب انار بدن،

- که ما لال بشیم. از اناری های مظلوم دفاع نکنیم.
- بازیگر ۳: ای بابا، حالا چقدر موضوع به این کوچیکی رو گنده می کنید.
- طوطی: نه خیر فقط انار و آب انار که نیست، اون ها چیزها بلدن،
- اگه ما کوتاه بیایم و عقب بریم اون هر روز جلوتر می آد و
- خواسته های شیطانی تری می ده... بعضی ها هم که زود جا
- می زنند. [اشاره به بازیگر ۳، بازیگر ۳ اخم می کند.]
- اناری: خوب حالا همدیگر رو ناراحت نکنید، الان من خواهش
- می کنم که یه فکری بکنیم!
- بازیگر ۱: چه فکری؟
- بازیگر ۲: بالاخره یه فکری دیگه، فکر خوب.
- طوطی: آره باید فکر کنیم چه جوری باید آماده باشیم.
- بازیگر ۳: آماده! آماده ی چی؟
- طوطی: آماده ی مقابله با دشمن. با طبل تو خالی.
- بازیگر ۳: [می خندد. ادا در می آورد.] آماده؟ دشمن؟ بابا بیاین بگیرین
- بخوابین خسته ایم.
- اناری: خواب!
- طوطی: باشه، ایراد نداره، می خوابیم، اما با هوشیاری.
- بازیگر ۱: خواب هوشیار.
- بازیگر ۲: خنده داره نه! یعنی یه چشم مون بیدار باشه یه چشم مون
- خواب. [می خندد.]
- طوطی: طوطی: منظورم اینه که... منظورم اینه که... آهان، نوبتی
- می خوابیم.

- بازیگر ۳: [مسخره می‌کند.] نوبتی، خوب جا که هست همه با هم می‌خواییم، چرا نوبتی؟
- اناری: من فهمیدم، آفرین به طوطی، یعنی این‌که یه نفر چشم باز و حواس جمع بیداره. بقیه می‌خوابند و بعدش... و بعدش... و بعدش یه نفر دیگه پا می‌شه، نفر قبل می‌خوابه.
- بازیگر ۳: خوب یه باره بگو باید نگهبانی بدیم دیگه.
- بازیگر ۲: آره، آره همینه.
- بازیگر ۱: آفرین، فکر خیلی خوبیه، نگهبانی.
- بازیگر ۳: از کی، از اناری... خوب خودش نخواه.
- طوطی: نمی‌شه که فقط اون بیدار باشه، اناری مال همه است، ما باید هوشیار باشیم، ازش مراقبت کنیم.
- بازیگر ۳: باشه، باشه، اصلاً شما هم بخوابید، من خودم بیدارم.
- طوطی: واقعاً؟
- اناری: دست شما درد نکنه، ببخشید دیگه همه به زحمت افتادید.
- بازیگر ۲: این چه حرفیه اناری، من دارم به اون موقع فکر می‌کنم که همه دور هم نشستیم و داریم انار می‌خوریم، چه کیفی داره.
- طوطی: خوب. [به بازیگر ۳] تو مطمئنی که نمی‌خوابی، خسته نیستی؟ تعارف نکنی‌ها.
- بازیگر ۳: آره، برید همه بخوابید من بیدارم. [همه گوداگرد اناری می‌روند و قصد خواب دارند. ناگهان بازیگر ۲ می‌خواهد چیزی بگوید و همه را وحشت زده می‌کند.]
- بازیگر ۲: وای... وای... آگه اون‌ها حمله کردند، این یه نفری چه جوری

می خواد باهاشون بجنگه.

بازیگر ۱: ای وای، زهره ترک شدیم، خوب بابا اون سریع ما رو خبر می کنه ما بیدار می شیم.

اناری: خوب آره دیگه، من رو این قدر نترسونید، واسه انارهام خوب نیست.

بازیگر ۲: ببخشید. بخوابید. [بعد از چند لحظه] وای... وای... [همه باز وحشت زده بیدار می شوند.] آگه خود اون هم خوابش ببره و اون آدم بده با اون طبل چندشش...

بازیگر ۱: ای درد، تو که خودت داری وحشت درست می کنی. بله، اون آدم بده هم فکر نکنم این قدر وحشت درست کنه.

بازیگر ۳: نه، من نمی خوابم، حالا بگیرید بخوابید. [همه می خوابند. صدای

جیرجیرک ها، بازیگر ۲ قدم می زند، گاهی قصد دارد یک اناری هم مزمره کند ولی چون نارس هست پشیمان می شود. بازیگر ۲ احساس خطر می کند. کلاغ از پشت سر به بازیگر ۲ نزدیک می شود و یک بستنی بزرگ به رنگ اناری جلو بازیگر ۲ می گیرد، بازیگر ۲ می ترسد ولی مجذوب بستنی می شود و آن را می گیرد مزمره می کند و خوشش می آید، کلاغ آرام او را به کناری می کشاند و از پشت سر او حرف می زند.]

کلاغ: خوبه، نه؟! خوشمزه است، نه؟

بازیگر ۳: بازیگر ۳: [هنوز کمی نگران است. ولی بستنی را هم لیس می زند.]

تو کی هستی؟

کلاغ: کلاغ: من... من یه کلاغ مهربون پرسیا هم.

- بازیگر ۳: اینجا چی کار می کنی؟ واسه چی به من بستنی دادی؟
کلاغ: این بستنی یه هدیه است.
بازیگر ۳: هدیه، از کی؟
کلاغ: از یه آدم قدرتمند.
بازیگر ۳: یه قدرتمند؟
کلاغ: صاحب یه طبل بزرگ.
بازیگر ۳: [کمی مضطرب می شود.] از... صاحب... یه... طبل... بزرگ...
کلاغ: آره، یه عالمه انار داره. یه عالمه درخت داره، بستنی و شُکُل داره.
بازیگر ۳: بستنی و شکلات...
کلاغ: آره... خوب حالا ببینم، این درخت چَندش، این اناری، می خواهد انار بده، آره، آره.
بازیگر ۳: ...خوب آره... اون هم چه انارهایی. کلاغ واسه چی می خواد بار بده، انار بده، ما که کلی انار داریم، خوب بگید تا طبل بزرگ بهتون بده، هر چی می خواهید، چرا تعارف می کنید با این آدم خوب و مهربون.
بازیگر ۳: آخه... بچه ها می گن اون انار می ده ولی می گه هر چی من گفتم بگید چشم، چشم.
کلاغ: خوب بگید چشم چه ایرادی داره یه چشم.
بازیگر ۳: اگه بخواد زور بگه، اگه بخواد هر چی فقط واسه خودش باشه، باز هم باید بگیم چشم؟
کلاغ: کلاغ: ببین داری پر رو می شی، ببین داری سرکش می شی،

بگو چشم و سؤال نکن.

بازیگر ۳ :

چشم.

کلاغ :

آفرین، بخور بخور، لیس بزن اون بستنی خوشمزه رو، هدیه به این بزرگی رو. [کلاغ آرام آرام از صحنه خارج می‌شود. بازیگر ۳ مشغول لیس زدن به بستنی می‌باشد که بازیگر ۲ باز هم خواب می‌بیند و همه را وحشت زده از خواب بیدار می‌کند. بازیگران همه متوجه بستنی بزرگ بازیگر ۳ می‌شوند و متعجب می‌شوند.]

بازیگر ۱ :

بینم اون چیه.

بازیگر ۳ :

[سعی می‌کند بستنی را به شکل ناشیانه‌ای مخفی کند.] چی...

چیزی نیست، هیچی، هیچی.

بازیگر ۲ :

می‌شه اون هیچی رو بدی ما هم یه لیس بزنیم.

طوطی :

تو این بستنی به این بزرگی را از کجا آوردی؟

بازیگر ۳ :

آهان... این... بستنی رو می‌گید... این هدیه است.

همه: هدیه.

بازیگر ۳ :

خوب آره دیگه هدیه.

بازیگر ۱ :

از کی؟

بازیگر ۳ :

از یه... از یه دوست.

بازیگر ۲ :

دوست.

اناری :

چه رنگ خوبی داره، اناری، رنگ اناری، بینم طعم و

مزه‌اش هم اناریه.

بازیگر ۳ :

حالا اگه بچه‌های خوبی باشید، می‌دم شما هم یه لیس بزنید،

فقط یه لیس ها.

- طوطی : تا نگی، از کی و از کجا رسیده؟ کسی به اون بستنی نه دست می‌زنه، نه لیس می‌زنه.
- بازیگر ۲ : اول من، اول صف این جاست، بقیه پشت سر من.
- طوطی : چی شد؟
- بازیگر ۲ : بعد از این‌که معلوم شد از کی و از کجا اومده.
- اناری : خوب بگو دیگه، چرا نمی‌گی کی هدیه داده.
- بازیگر ۳ : یه کلاغ مهربون... از طرف... از طرف...
- بازیگر ۱ : از طرف... از طرف کی؟
- بازیگر ۳ : [متوجه می‌شود که اشتباه کرده است.] حالا هر کی.
- طوطی : من فکر کنم فریض دادن.
- اناری : خدا مرگم بده یعنی اون بستنی رو یه کلاغ به تو داده؟!
- بازیگر ۲ : ببین تا شل نشده بگو دیگه.
- بازیگر ۱ : کی تا شل نشده.
- بازیگر ۲ : کی نه چی.
- بازیگر ۱ : حالا چی... چی شل نشده؟
- بازیگر ۲ : خوب بستنی رو می‌گم دیگه.
- طوطی : صبر کن ببینم، نکنه گفت این هدیه مالِ یه آدم خوب و قدرتمنده!
- بازیگر ۲ : [با اشاره‌ی سر تأیید می‌کند.]
- طوطی : وای.
- همه: وای. [سکوت و گریه‌های ریز اناری]
- اناری : ببینم از من که چیزی نپرسید؟ نه!

- طوطی : چیزی هم از اناری بهش گفتی!
- بازیگر ۳ : [خجالت زده، با سر تأیید می کند.]
- بازیگر ۱ : وای، فروختمون.
- بازیگر ۲ : وای، بایه بستنی، اون هم داره شل می شه.
- طوطی : [تهیب می زند.] آماده باشید، همه باید آماده باشیم.
- اناری : آره، اون خبرچینی کرده واسه اون آدم بده با اون طبل چندنشش.
- طوطی : چشم ها تیز، گوش ها تیز.
- بازیگر ۲ : بابا، حالا این قدر شلوغش نکنید دیگه، داره شل می شه.
- اناری : اون باغبونِ پیر می گفت همیشه باید هوشیار باشید، نباید فریب بخورید. نباید ساده باشید.
- طوطی : آره، اگه فریب بخوریم باز هم اناری ما خشک می شه بی ثمر و بی انار می شه، پس آماده باشید.
- بازیگر ۱ : آماده؟ چه جوری؟
- بازیگر ۲ : با دست خالی؟ بی سلاح؟
- بازیگر ۳ : خوب راست می گن، یه تیری، تفنگی، هواپیما و بمبی.
- طوطی : یعنی نگفته به شما / پدر بزرگ با صفا / اگه کنار هم باشیم / یک دل و یک صدا باشیم / خدامونو صدا زنیم / دیگه نداره ترسی / نیازی نیست به تیری / تفنگی و هیچ بمبی.
- هر سه: آره آره گفته بود / پدر بزرگ خوبمون.
- اناری : پس دل هاتونو قرص کنید / آماده نبرد باشیم / صدای پاهاشون می آد / اون پاهای شومشون.

طوطی :

صف بگیرید زودی زود/ آره آره دارن می‌آن. [همه حالت
آمادگی دفاعی و نگهبانی به خود می‌گیرند. بازیگر ۳ از کار خود
پشیمان و از بستنی بدش می‌آید. سکوت در صحنه حاکم است و...
ناگهان هجمه‌ی صدای طبال و غار غار کلاغ فضا را پر می‌کند و
طبال وارد می‌شود. همه وحشت زده می‌شوند.]

طبال :

آهای آهای منم من/ صاحب ترس و قدرت/ همه باید
بترسید/ از من طبال بزرگ/ زانو زنید و بر من/ تعظیم کنید
روی عجز.

کلاغ :

معطل نشید، زودی زود تعظیم کنید به طبال، سرورِ یه عالمه
باغ. [اناری نگران و ترسیده]

طوطی و هر سه بازیگر: آهای آهای ظالم بی اصلِ شرور/
به ما گفته چی هستی/ پدر بزرگ فکور/ ترسی نداریم از
تو/ یه طبل پوچ مدعی/ جانی و با مغز تهی.
هر سه بازیگر: برو برو که هیچ کس دوستی نداره با تو/ تو
زور گویی/ یه خود خواه دورویی/ فکر کردی ما می‌ترسیم/
از اون صدای بی‌خود.

طوطی :

راست می‌گن این بچه‌ها/ راست می‌گن این جسورها/ تو
هیچ نداری جایی/ دور و بر اناری.

طبال :

[عصبانی بر طبل می‌زند.] من ندارم هیچ جایی/ برو ببین هر
جایی/ اسم منه کجایی!/ رو حرف من حرفی نیست/ حرفی
باشه نسلی نیست/ می‌زنم و می‌کشم/ می‌چینم و می‌بُرَم/
زبونی که نگرده/ به نام من، به کام من.

کلاغ: می‌چینه و می‌بُره / زبونی که نگرده / به‌نام طبال من / جان من / عشق من / خوش استیله / ناز من / خوش صحبت / خاص من.

طبال: [به کلاغ] بسه بسه، زبون نریز این‌قده.
بازیگر ۳: [بستنی را به سمت کلاغ پرت می‌کند.] بیا بگیر فریبکار / حقه باز نیرنگ‌کار / خدا منو ببخشه / من ساده‌ی گنه‌کار / اناری جونم / طوطی جونم / بچه‌های مهربون / می‌بخشید منو / که کردم سادگی و کمی خوف.

همه: آره آره دوست خوب / حالا حواس‌ها جمع / چشم‌ها باز / غافل نشیم ز دشمن / این مکار دغل باز.
بازیگر ۳: [جان تازه می‌گیرد.] به روی چشم بازم / می‌دم سرم با جانم / تا نکنه فکر بد / این طبال ذات بد / چشم‌هاشو در می‌آریم / با همت و عزم جزم.

اناری: با همت خدایی / دسته جمعی و یک دل / دور می‌کنیم طبال رو / با اون کلاغ شومش.

طوطی: آره آره صف بگیرید / مقابلش مشت بگیرید / پاشو بذاره این ور / امان بدین به این شر / پر رو می‌شه هی بیشتر. [همه در مقابل درخت انار صف می‌گیرند با مشت‌های گره کرده]

کلاغ: [به طبال] کاری کنید ای سرور / داریم می‌شیم در به در / نگاه نگاه چه مشت / نگاه نگاه چه صفی.

طبال: [ترسیده] نترس نترس من اینجام / دنیا می‌ترسه از من / از غرش این صدام.

- کلاغ : کوری مگه سرورم / نمی فهمی که این جا / نداری هیچی جا /
فرار کنیم بهتره / تا خار بشیم با این ها.
طبال : خفه خفه در نری / بیا جلو تو وایستا.
کلاغ : من ! تو طبالی و پر زور / ترسیدی به من می گی باز دروغ /
خودت بجنگ با اون زور. [کلاغ آرام آرام قصد فرار می کند.
همه به جز اناری به حالت رژه با مشتهای گره کرده نرم نرم به سوی
طبال می آیند . طبال آخرین زورهای خود را با به صدا درآوردن
طبلش به کار می گیرد. اما بچه ها به سوی او می آیند بی هیچ ترسی.
صدای افکت همچون مارش نظامی نواخته می شود. طبال به گریه
می افتد.]
طبال : نیاید نیاید به سویم / بیاید باهم حرف بز نیم / نشست کنیم دور
میز / آهان آهان مذاکره !!
همه: دروغ دروغ دوباره / ای آدم هر کاره / به ما گفته
باغبون / با های و هوی گول نخوریم / به ما گفته تو هستی /
طبل تو خالی و پوچ. [عرصه بر طبال تنگ می شود].
طبال : کلاغ کلاغ کجایی / طبلم دیگه نداره / هیچ هجمه و صدایی /
غار غار بکن نترسم / تا کنم خاکی بر سر.
کلاغ : [صدایش از دورتر می آید.] غار غار / فرار فرار / ای سرور
بی بخار. [رژه ی بچه ها به اوج می رسد].
طبال : [ترسیده و گریه می کند.] شما که این قد خوید / اجازه میدید
فرار کنم / آره، آره. [ملتمسانه]
همه: فرار فرار / مکار مردم آزار / باز هم بیای دوباره / مشته

می خوری همواره / محو می شی تو از نقشه / خوب خوب
 کوچولوی پر افاده / صدات بیاد دوباره / خفه می شی با این
 همه اراده / باشه کوچولوی بد قواره.

طبال :

طبال: باشه باشه خفه می شیم / از این جا دور دور می شیم /
 حالا می دید به من اجازه، آره . [با ترس و گریه و سراسیمه از
 صحنه فرار می کند. همه خوشحال و شاداب و خندان می شوند.]
 همگی: به به به تموم شد / روزهای سرد و بی روح / به به
 به تموم شد / روزهای بی اناری / به به به سپاس گو / لطف
 خدای زیبا / به به به نگاه کن / به اون انار زیبا / به به به این جا
 رو / این یکی یه دونه رو / به به اون جا رو / اون یکی صد
 دونه رو / به به به تموم شد / روزهای سرد و بی روح.